

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

در این روایت به این عبارت رسیدیم «حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ» که در مورد حق لسان فرمودند باید چه چیز انجام شود که اینها را توضیح دادیم، حالا چون مسئله‌ی لسان خیلی مهم است و غالباً همه از آن غافلیم.

باز یک روایتی از کافی شریف جلد 2 صفحه 115 هست از وجود مبارک پیامبر اکرم که فرمود «يُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ» یعنی عذاب لسان از عذاب همه‌ی جوارح بدتر و شدیدتر است «فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا» لسان به خدای تبارک و تعالی اعتراض می‌کند که این عذابی که من را نسبت به آن مبتلا کردی هیچ چیزی را و هیچ عضوی از اعضای دیگر این انسان را به مثل من عذاب نکردی، «فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ» خدای تبارک و تعالی در جواب می‌فرماید از تو یک کلمه‌ای خارج شد که این خیلی مربوط به گویندگان و کسانی که دارند صحبت می‌کنند است، «فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا» این کلمه به همه جا رسید، حالا این مشارق الارض و مغاربها به این معنا نیست که به همه‌ی عالمیان هم باید برسد، این کنایه از این است که این حرف خیلی جاها رسید، «فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ» آن خونی که حرمت دارد به وسیله‌ی آن ریخته شد، یک فتوایی، یک آخوند وهابی می‌دهد که به وسیله‌ی آن خون‌ها ریخته می‌شود کما اینکه در زمان ما می‌بینیم، «وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ» آن مالی که محترم است به وسیله او غارت می‌شود «وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ» آن فرجی که محترم می‌شود هتک می‌شود حالا این معنای مطابقی روایت که بگوئیم اگر یک کلمه‌ای موجب سفک دم شد، اگر یک کلمه‌ای موجب غارت کردن مال شد، اگر یک کلمه‌ای موجب هتک حرمت می‌شود این عذاب شدید دارد و شدیدترین عذاب است.

به نظر می‌رسد که این دم حرام، مال حرام، فرج حرام همان خون و مال و عرض است، اگر آدم با زبان خودش یک حرفی بزند عرض کسی را ببرد، آبروی کسی را ببرد، با زبانش یک حرفی بزند که موجب ریخته شدن خون کسی بشود یا با زبانش حرفی بزند که مال دیگری از بین برود که بالأخره از یکی از این سه حال هم خارج نیست انسان وقتی راجع به دیگران حرف می‌زند یا راجع به مالشان یا جان‌شان یا آبرویشان است.

زبان چون این تأثیر را دارد که موجب سفک دماء و نهب اموال و هتک اعراض می‌شود این هم عذابی است که خدای تبارک و تعالی برای او مقدّر کرده، خدا قسم خورده «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ» این را یادمان باشد یعنی واقعاً وقتی می‌خواهیم حرفی بزنیم بدانیم که عذاب زبان خیلی شدید است، حالا این شدتی که خدا می‌فرماید چیست و چقدر دایره‌اش زیاد است را هم ما قاصر از فهم و درکش هستیم، زبان خودمان را خیلی مراقبت کنیم، نیاز دارد به اینکه انسان

خودسازی کند واقعاً در جلسات که قرار می‌گیریم ببینیم چقدر بر خودمان مسلطیم که حرف نزنیم، اسرار مردم را که می‌دانیم چقدر قدرت داریم خودمان را نگه داریم و این را فاش نکنیم، این را مطرح نکنیم، حتی برای نزدیک‌ترین دوستان، گاهی شیطان می‌گوید حالا این مثل خودت می‌ماند و محرم اسرار است، حالا اگر مطالبی راجع به دیگران بخواهی به رفیقت بگویی چون می‌دانی که این به کسی نمی‌گویی، خود همین یک وسوسه‌ی شیطانی و یک فریب شیطانی است، انسان یقین هم دارد که دیگری به کسی نمی‌گوید، گاهی می‌گوئیم شرط می‌کنیم که من این حرف را به شما می‌زنم و شما هم به کسی نگوئید، مگر با این شرط این عمل حرام، حلال می‌شود؟

خود همین که این مطلب را به این شخص می‌گوئی ولو یقین داری این آدم به کسی نمی‌گوید، یقین داری این آدم اصلاً به روی آن آدم هم نمی‌آورد ولی باز خود این حرام است. علی‌ای حال خدای تبارک و تعالی عنایت کند و اگر ما مسئله‌ی زبان‌مان را کنترل کنیم باید یک امیدی داشته باشیم به عفو و بخشش الهی، اما اگر زبان کنترل نشود بسیار مشکل است، این از روایت^[1].

یکی از شاگردان امام (رضوان الله علیه) نقل می‌کرد که امام یکی از بحث‌های اخلاقی که داشتند راجع به زبان، کسی که اهل غیبت هست زبانش در روز قیامت اینقدر دراز می‌شود که تمام اهل محشر از او عبور می‌کنند! این چطور می‌شود، ما نمی‌فهمیم. حالا امکانش که وجود دارد و وقوع هم پیدا می‌کند، روده بعضی از حیوانات که چند کیلومتر طولش هست. علی‌ای حال این تعبیر هست که اینقدر این زبان دراز می‌شود که اهل محشر از روی آن عبور می‌کنند، یا لاقط بگوئیم آنهایی که حقی بر این آدم دارند روز قیامت از روی زبان این عبور می‌کنند، حالا این باز یک وجهه عذابش هست و وجهه‌های دیگری هم دارد.

خلاصه مباحث گذشته

بحث به اینجا رسید که مرحوم شیخ فرمودند ما گر چه استصحاب صحت اجزاء سابقه را نمی‌پذیریم اما استصحاب بقاء این هیئت اتصالیه را می‌پذیریم. استصحاب می‌کنیم بقاء الاتصال را قبل از آنکه این شیء مشکوک بیاید اتصال بین الاجزاء بوده، هیئت اتصالیه بوده، الآن هم استصحاب می‌کنیم همین بقاء الاتصال را.

کلام مرحوم آشتیانی در بحث

اینجا به حاشیه‌ی مرحوم آشتیانی (قدس سره) که مراجعه کردیم در همین جا سه جور بیان برای استصحاب، ایشان اینطور که می‌گوید مرحوم شیخ در مجلس درس می‌گوید در کتابش و در مجلس درسش که استصحاب هیئت اتصالیه را پذیرفته عرض می‌کنند سه تا بیان دارد و این خوب است برای توضیح مطلب مرحوم شیخ. بیانی که مرحوم شیخ در عبارت رسائل دارد می‌فرماید و الأصل بقاء تلك القابلية، این یک. و تلك الهيئة الاتصالية این هیئت اتصالیه بینها و بین ما يلحقها، بقاء تلك القابلية و تلك الهيئة الاتصالية، مرحوم آشتیانی ظاهراً از همین عبارت یا به قرینه‌ی آنچه که در مجلس درس بوده می‌فرماید شیخ این استصحابی را که اینجا قبول دارد مستصحب را یکی از این سه امور قرار می‌دهد: (1) استصحاب القابلية (2) استصحاب الهيئة (3) استصحاب عدم رافع لها، یعنی استصحاب اینکه رافعی برای این هیئت وجود ندارد.

وقتی ما خودمان عبارت مرحوم شیخ را می‌بینیم، در این عبارت دو تاست، یکی بقاء تلك القابلية و یکی تلك الهيئة الاتصالية. پس مستصحب یک بیانش می‌آید روی قابلیت، یعنی چه؟ یعنی این اجزاء قبل از آنکه این شیء مشکوک بیاید قابلیت لحوق بقیه‌ی اجزاء را دارد، حالا هم استصحاب می‌کنیم بقاء القابلية را. دو: بگوئیم این اجزاء دارای یک هیئت اتصالیه است با آمدن مشکوک و الحاق بقیه الاجزاء ما نمی‌دانیم آیا هیئت اتصالیه به هم خورد یا نه؟

حالا یا هیئت اتصالیه‌ی مجموع یا هیئت اتصالیه‌ی همین اجزاء سابقه. هیئت اتصالیه بین این اجزاء سابقه هست، با آمدن این مشکوک القاطعیه بعد از اینکه قاطع را معنا کردیم آنچه که رافع هیئت اتصالیه است نمی‌دانیم این هیئت اتصالیه از بین رفت یا نه؟ این هم دو. سوم اینکه نمی‌دانیم آیا این شیء مشکوک رافع برای این قابلیت یا رافع برای این هیئت اتصالیه هست یا نه، استصحاب کنیم عدم رافعیته را، این سه بیان. دو تا هم در صریح عبارت مرحوم شیخ است.

اشکال و جواب آن در کلام مرحوم آشتیانی

شیخ که می‌رسند به اینکه و ممکن الخدشه فی الاستصحاب الذی اخترناه فی مختارنا من الاستصحاب، شیخ آنجا اینها را تفکیک نمی‌کند، باز مرحوم آشتیانی در مقام اشکال هم اینها را تفکیک کرده. در مقابل استصحاب صحه الاجزاء که می‌گفتیم این اجزاء صحیح بوده و بعد از آمدن مشکوک القاطع نمی‌دانیم صحتش از بین رفت یا نه؟

شیخ صحت در آنجا را دو معنا کرد و استصحاب در هر دو را رد کرد، بعد می‌آید استصحاب مربوط به هیئت اتصالیه را بیان می‌کند و طبق این بیان که عبارات شیخ هم مؤیدش هست در رسائل، این استصحابی را که شیخ قبول می‌کند سه تا بیان دارد، یعنی سه تا استصحاب است، (1) استصحاب بقاء القابلیه (2) استصحاب هیئت اتصالیه (3) استصحاب عدم رافع. چون سه تا استصحاب است طبعاً این اشکال و این خدشه‌ای هم که بیان می‌کنند را باید در مورد هر کدام مستقل بررسی کنیم. مستشکل می‌گوید اما هیئت اتصالیه الهیة الاتصالیة قائمة بالطرفین و الآن فرض ما این است که طرفین نیامده، فرض ما این است که یک مقدار از اجزاء نماز آمده، بعد این مشکوک القاطعیه آمده، هنوز بقیه الاجزاء نیامده، چطور شما چیزی که وجود ندارد را می‌خواهی استصحاب کنی، این یک.

می‌آید سراغ قابلیت و می‌گوید قبول داریم قابلیت قائمة بالطرفین نیست بلکه قائمة بکل من الطرفین است، اگر عبارت آشتیانی را با سرعت بخوانید موجب دقت قرار نمی‌گیرد، می‌گوید قابلیت قائمة بکل واحد من الطرفین، یعنی هم در این اجزاء سابقه قابلیت است و هم در اجزاء لاحقه. اما اشکالش این است که قابلیت اثر شرعی بر آن بار نمی‌شود چون مقصود از استصحاب قابلیت اثبات بقاءها علی الوجه الذی کان علیه من تحقق الكل، می‌گوئیم اگر این مشکوک نبود اجزاء دیگر می‌آید کل محقق می‌شد، حالا که این مشکوک آمده، آمدن بقیه‌ی اجزاء سبب می‌شود که ما شک کنیم کل محقق می‌شود یا نه؟

اثر استصحاب قابلیت تحقق الكل است و تحقق الكل لیس من الآثار الشرعیة، این عنوان اثر شرعی را ندارد، این راجع به قابلیت. بعد همین جا عرض کنم آن بیانی که در اصل مثبت داشتیم دیروز، آن هم شبیه همین است، دیروز می‌گفتیم اثرش صحه حقوق باقی الاجزاء است، اینجا مرحوم آشتیانی آورده اثرش تحقق الكل است، هر کدام که باشد اثرش اثر غیر شرعی است.

مستشکل می‌خواهد هر سه استصحاب را از بین ببرد؛ تا اینجا اشکالش در مورد هیئت را بیان کردیم، اشکالش را در مورد استصحاب قابلیت بیان کردیم، می‌آید سراغ استصحاب عدم رافع، حالا یا بگوئیم عدم رافع یا بگوئیم عدم کون هذا قاطعاً، همین که دیروز هم بعضی از آقایان اشاره داشتند، چه اشکال دارد که از اول بگوئیم شک داریم این شیء زائد یکن قاطعاً أم لا؟ استصحاب می‌کنیم عدم القاطعیه را.

مرحوم آشتیانی طبق این بیانی که از مستشکل نقل می‌کند می‌گوید این استصحاب دو تا اشکال دارد، یکی این است که عدم القاطعیه حالت سابقه‌ی یقینیه ندارد، قاطع باید یک چیزی باشد و لا یکن قاطعاً، حالا هم بگوئیم عدم القاطعیتش را استصحاب کنیم، چیزی نبوده که ما بگوئیم قاطع نبوده! مگر ببریم روی استصحاب عدم ازلی و همان جواب کلی که از استصحاب عدم ازلی داده می‌شود را بدهیم، اما اشکال دومش این است که استصحاب عدم قاطعیت هم مثبت است، شما برای اینکه بگوئید ... یعنی به چه نتیجه و به چه هدفی می‌گویید این قاطع نیست، به هدف حقوق بقیه الاجزاء و تحقق الكل که تماماً مثبت می‌شود، این

باز مرحوم آشتیانی جواب‌ها را هم تفکیک می‌کند که این تفکیک‌ها دیگر در عبارت رسائل وجود ندارد، ایشان می‌فرمایند اما اشکالی که در مورد هیئت بود این بود که هیئت قائمهً بالطرفین و فرض این است که هنوز یک طرف دوم محقق نشده. در جواب می‌گوید این عدم تحقق طرف دوم به حسب دقت عقلیه است اما چون این مکلف الآن در شرف انجام بقیه الاجزاء است، عازم بر انجام بقیه الاجزاء است عرف می‌گوید کأنه آن بقیه الاجزاء هم موجوده، عرف می‌گوید آن بقیه الاجزاء موجوده، عرف بقیه الاجزائی که موجود نیست را نازل منزله‌ی موجود می‌داند.

اینجا یک إن قلت و قلتی را بیان می‌کنند که مستشکل می‌گوید اگر این است عین همین مطلب در استصحاب صحت وجود دارد، در استصحاب صحّت شما چرا عین همین مطلب را بیان نمی‌کنید که این را توضیح نمی‌دهم و به عهده‌ی آقایان می‌گذاریم.

می‌آئیم سراغ قابلیت؛ اگر مستصحب را بخواهیم قابلیت قرار بدهیم و بگوئیم این اجزاء قبل از اینکه این مشکوک بیاید قابلیت حقوق بقیه الاجزاء را داشت اما الآن که شک کردیم استصحاب می‌کنیم بقاء قابلیت را، می‌فرماید قبول داریم خود قابلیت از امور شرعی نیست، یک اثر شرعی هم بر خود قابلیت بلا واسطه بار نمی‌شود. اما این واسطه می‌فرماید واسطه‌ای است که عرف او را کالعدم می‌داند و واسطه‌ی خفیّ است، چرا؟ می‌فرماید شما چرا می‌آئید بقاء القابلیه را اینجا اثبات می‌کنید؟

شما از استصحاب قابلیت و حکم به بقاء قابلیت می‌خواهید عدم وجوب استیناف این اجزاء را نتیجه بگیرید بگوئید شرعاً استیناف این اجزاء واجب نیست، شرعاً وجوبی که در این اجزاء بوده ساقط است، اگر بگوئیم قابلیت باقی نیست باید نماز را دوباره از اول شروع کرد، اگر بگوئیم قابلیت باقی است استیناف لازم نیست و استیناف و عدم استیناف یک عنوان شرعی را دارد. بحث را می‌آورد روی مسئله بقاء قابلیت، لما كان المقصود الاصلی من القطع و عدمه هو لزوم استیناف الاجزاء السابقه و عدمه و كان الحكم بقابليتها لإلحاق الباقي بها في قوة الحكم بعدم وجوب استینافها خرج من الاصول المثبتة.

عرض کردم در خدشه، محور خدشه بر استصحاب هیئت است، آن اشکالی که در استصحاب هیئت بود آشتیانی از این راه وارد شد که عرف آن معدوم را به منزله‌ی موجود می‌داند، اما در استصحاب قابلیت که گفتیم خود قابلیت اثر شرعی نیست، اثر شرعی هم بر خودش مترتب نمی‌شود، وقتی می‌گوئیم قابلیت هست بعد از قابلیت باید بگوئیم کل محقق می‌شود، کل که محقق شد اینجا می‌گوئیم استیناف لازم نیست، بعد بگوئیم این واسطه در اینجا یک واسطه‌ی خفیّ است، قبلاً هم اگر در ذهن شریفان باشد ما واسطه‌ی خفی را چی معنا کردیم؟ طبق بیانی که امام (رضوان الله علیه) داشتند، واسطه خفی یعنی آنچه عرف متوجهش می‌شود اما آن را کالعدم فرض می‌کند برخلاف آنهایی که می‌گویند واسطه خفی یعنی اینکه عرف اصلاً نمی‌فهمد و عقل می‌فهمد، این تفسیر غلط است. واسطه خفی یعنی آنچه عرف متوجه واسطه می‌شود ولی این را نادیده حساب می‌کند.

نتیجه این می‌شود مرحوم شیخ می‌فرماید ما استصحاب هیئت اتصالیه، یا استصحاب بقاء قابلیت، درست است گرفتار اصل مثبت است ولی چون واسطه واسطه‌ی خفی است این استصحاب اشکال ندارد^[2].

این تمام کلام مرحوم شیخ و مرحوم آشتیانی، ان شاء الله تحقیق در مطلب را از شنبه شروع می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 115: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا فَيُقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ.

[2] بحر الفوائد في شرح الفرائد (ويرايش سوم)، ج7، ص: 205 به بعد: فالذي بنى عليه الأستاذ العلامة في «الكتاب» و في مجلس البحث هو جريان الاستصحاب فيه و اعتباره؛ لأنّ المفروض أنّ القاطع بوجوده يمنع من وجود الهيئة المعتبرة في أصل قابليّة الجزء للجزئية، فهو بوجوده يرفع القابليّة المفروضة للأجزاء القائمة بها المعتبر تحقّقها في صحّة الجزء، فمع الشكّ في وجوده يشكّ في ارتفاع القابليّة و الهيئة فيبنى على بقاء القابليّة: إمّا من جهة استصحابها، أو استصحاب الهيئة، أو استصحاب عدم الرّافع لها.

و الحاصل: أنّه لمّا كان بمقتضى الفرض اعتبار عدم القاطع في بقاء صحّة الأجزاء السابقة على حالها من جهة اعتبار أمر فيها يلزمه رفعه، نظير ما إذا اعتبر في قابليّة الخلّ لصيرورته جزءا للسكّنين و تحقّقه به كونه على صفة يرفعها بعض الأشياء إذا ألقي في الخلّ بعد فرض وجودها على الصّفة المعتبرة، فإذا شكّ في وجوده فلا محالة يقع الشكّ في بقاء صحّة الأجزاء السابقة، فالشكّ في تحقّق الكلّ حينئذ ليس من جهة الشكّ في انضمام تمام ما يعتبر إليها، بل من جهة الشكّ الرّاجع إليها؛ لأنّ المفروض عدم اعتبار عدم القاطع في أصل المادّة، بل اعتباره في تحقّق الاتّصال المعتبر في الأجزاء، فهو و إن كان معتبرا في الماهيّة أيضا، إلّا أنّ اعتباره فيها من جهة قدحه في الجزء الصّوري المعتبر بين الأجزاء، فاعتباره فيها إنّما هو بالعرض لا بالذات.